

طرح اتحاد ایران و اروپا در دوره صفوی

الف) پیدایش اندیشه اتحاد: سابقه و ابعاد تئوریک آن

یکی از جاذبه‌های ایحاد روابط بین ایران و اروپا در دوره صفوی (۹۰۷ هـ/ ۱۵۰۱ م - ۱۱۳۵ هـ/ ۱۶۳۴ م) وجود دشمن مشترک بسیار خطرناکی به نام امپراتوری عثمانی بود. جنگ‌های شدید و فرساینده امپراتوری عثمانی با ایران و اروپا، بزرگترین مسئله و مشغله این دو محسوب می‌شد. این همدردی، عاملی برای پیدایش این اندیشه گردید که اتحاد میان ایران و اروپا و جنگ‌های همزمان و مشترک با عثمانی، منجر به شکست آن خواهد گردید.

اولین نکته این است که نخستین بار چه کسی به فکر این اتحاد افتاد و برای تحقق آن اقدام نمود؟ اگر پاسخ این سؤال را در زمان قبل از دوره صفوی جویا باشیم، سابقه ارائه و تجربه عملی آن را در دوره امارت «اوزون حسن آق قوینلو»^{***} (۲-۸۷۱ هـ/ ۱۴۶۷ م - ۸۸۳ هـ/ ۱۴۷۸ م) می‌یابیم. براساس یک دیدگاه، وی برای آنکه بتواند به شیوه‌ای مؤثر و با مقدمات کافی، جنگ با عثمانی را آغاز کند، در سال ۷-۸۷۶ هـ/ ۱۴۷۲ م. سفیری را به نام «حاجی محمد»^{***} به ایتالیا فرستاد تا بتواند در جنگ با عثمانی، از اتحاد و هم‌پشتی نیروهای مسیحی برخوردار شود. همچنین از جمهوری ونیز، توپ و توپچی درخواست کند.^(۱) ملکه و تیز با این درخواست

^{***} عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه امام حسین (ع).

^{***} قلمرو حکومتی او شامل تمام ایران، سوی خراسان، ارمنستان و بین‌النهرین می‌شد.

^{***} وی در ایتالیا به اذیمامت (Azimaomet) شهرت یافت.

موافقت کرد و «جیوزفت باربارو» (Giosafat Barbaro) را در رأس هیأتی، همراه با سلاح‌های درخواست شده، با چند کشتی همراه حاجی محمد، نزد فرمانروای آق قویونلو فرستاد. سلاح‌ها و تجهیزات مزبور، عبارت از شانزده توپ بزرگ، دوست گلوله کمان از مفرغ و آهن، یک هزار تفنگ، سه هزار سمبه آهنی برای گلوله‌ها، باروت و ... بودند. یک فوج تفنگدار و توپچی نیز زیر نظر چهار فرمانده کل و یک سرهنگ به نام «توماسو دا ایمولا» (Tommaso da Imola) در آن کشتی‌ها حضور داشتند. همچنین حدود نود و نه کشتی ناپلی، بیست و دو کشتی متعلق به پیشوای «ژدس»، شانزده کشتی «پاپ» و پنج کشتی سلطان قبرس، همگی به فرماندهی «امیرالبحر موچنیگو» (Admiral Mocenigo) برای جنگ با عثمانی بسیج شده بودند.^(۲)

اما این همکاری در عمل حاصلی برای اوزون حسن نداشت و در نبردی که در ربیع‌الاول ۸۷۸ / دوازده اوت ۱۴۷۳ نزدیک «ترجان» به وقوع پیوست، اوزون حسن از «سلطان محمد دوم» عثمانی، شکست خورد، زیرا نتوانست توپ‌های ونیزی را که بدون فایده بر پهنه آب‌های «قره‌مان» شناور بودند، به رویارویی با توپخانه عثمانی که سواران ترکمنی و ایرانی را چون برگ خزان به زمین می‌ریخت، بفرستد.^(۳)

براساس دیدگاه دیگری، نخست ونیزی‌ها و سایر قدرت‌های اروپایی، برای رفع خطر عثمانی، به دنبال حاکمی در شرق بودند تا همچون تیمور^۴، از پشت به عثمانی حمله کند و اروپاییان هم در صورت امکان، به طور همزمان به ترکان یورش ببرند، ولی به هنگام نبرد اوزون حسن، از سوی ونیزیان و یا قدرت‌های دیگر غربی، حمله همزمانی صورت نگرفت.^(۴) «سینیورا» در سال ۸۷۸ هـ/ ۱۴۷۳ م. «جوزافا باربارو» را به تبریز فرستاد تا اوزون حسن را به حمله دوباره به ترکان تشویق کند، اما باربارو دریافت که اوزون حسن از شکست خود سخت آندوهناک است و علاقه‌ای به همکاری ندارد.

اقدامات «شاه اسماعیل اول» در زمینه طرح اتحاد در برابر عثمانی، پیش از همه کشورهای اروپایی با پرتغالی‌ها و با مسائل خلیج فارس مرتبط بود. مذاکره پرتغالی‌ها نشان

تیمور در سال ۸۱۷ هـ/ ۱۴۰۲ م. در نبردی در نزدیک آنکارا، عثمانی‌ها را به رهبری سلطان بایزید شکست داد و سلطان عثمانی را به اسارت گرفت.

می‌دهد که همزمان با نخستین روزهای استقرار «آلبوکرک» در خلیج فارس، شاه اسماعیل، سفیری را با هدایایی برای پادشاه پرتغال، به هندوستان فرستاد و انگیزه وی، جلب حمایت پرتغالی‌ها برای ایجاد جبهه واحدی در برابر ترکان عثمانی و بهره‌گیری از کشتی‌های پرتغالی و راه دریایی جنوب برای حفظ ارتباط سیاسی خود با ممالک اروپا بود. آلبوکرک، مقدم سفیر ایران را گرامی داشت و با ارسال نامه‌ای به شاه اسماعیل، لزوم استقرار روابط سیاسی - نظامی بین دو دولت را یادآور شد و از همکاری طرفین برای جنگ با عثمانی‌ها سخن گفت.^{#(۵)} (۹۱۵ هـ/ ۱۵۱۰ م)

سفیر شاه اسماعیل در این سفر درگذشت. شاه اسماعیل که از شنیدن خبر درگذشت وی نگران شده بود، سفیر دیگری به نام «میر ابواسحاق»، نزد آلبوکرک فرستاد. وی در رجب ۹۱۶ هـ/ اکتبر ۱۵۱۰ به «بندر گوآ» در هند رسید و پیشنهاد کرد که فرمانروای پرتغالی، سفیری به ایران بفرستد. در سال ۹۱۸ هـ/ ۱۵۱۲-۳ م. آلبوکرک سفیری به نام «میگوئل فریرا» (Miguel Ferreira) را با هدایا و پیام دوستی به ایران فرستاد.^(۶) شاه اسماعیل نیز سفیر دیگری به نام «خواجه علی» را پیش آلبوکرک فرستاد. همچنین به هنگام بازگشت میگوئل، سفیری به همراه او نزد آلبوکرک فرستاد که نتیجه دیدار این سفیر در «گوآ» با آلبوکرک، انعقاد قراردادی بود که به موجب یکی از مفاد آن «ایران و پرتغال بر ضد ترکان عثمانی با یکدیگر متحد می‌شدند»^(۷) (۹۲۰ هـ/ ۱۵۱۴ م).

هر چند همزمان با انعقاد قرارداد فوق، پرتغالی‌ها جزیره هرموز را گرفتند، اما آلبوکرک مردی محیل و مزور بود و می‌کوشید تا زمان سیطره کامل پرتغالی‌ها بر دریای عمان و خلیج فارس، روابط پرتغال را با دربار صفوی، دوستانه نگه دارد. وی سفیری را به همراه چند نفر با هدایای گرانبها به ایران فرستاد. این سفیر «فرناؤگومس دو لموس» (Fernao Gomes de Lemos) نام داشت. او در مراغه با شاه اسماعیل مذاکراتی کرد. این مذاکرات پیرامون «اتحاد دولتین بر ضد ترکان عثمانی و کمک نظامی به صورت واگذاری کشتی‌های جنگی، سرباز و

* آلبوکرک نماینده‌ای را به نام «گومس دو کاروالهوزا» (Gomes de Cavalbosa) به ایران فرستاد. او به همراه کشیشی به نام «فری جوانو» (Fery Joano) عازم ایران شد، اما سفیر در هرمز درگذشت.

توپخانه بود.^{۸)} هیأت مزبور در ۱۲ ربیع الاول ۹۲۱ / ۵ مه ۱۵۱۵ به سوی ایران حرکت کرده بود. دیدار و مذاکرات بعدی فرنائوگومس با شاه اسماعیل به نتیجه مطلوبی نرسید، زیرا شاه از او خواست تا پرتغالی‌ها به وعده خود درباره دادن کشتی‌های جنگی وفا کنند، که فرنائو جواب رد داد.

آخرین سفیری که پرتغالی‌ها به دربار شاه اسماعیل فرستادند، «دو بالتازار پاسوا» (de Baltazar Passoa) نام داشت که در ۲۰ شوال ۹۲۹ / اول سپتامبر ۱۵۲۳ از هرمز به طرف تبریز حرکت کرد و در جمادی الاول ۹۳۰ به حضور شاه اسماعیل رسید، اما فرصتی برای مذاکره پیش نیامد و شاه اسماعیل نیز همان ایام درگذشت.

شاه اسماعیل طرح اتحاد در برابر عثمانی را با ونیزی‌ها نیز در میان گذاشته بود. وی سفیری به جمهوری ونیز فرستاد و به او مأموریت داد که دولت ونیز را به جنگ با عثمانی تشویق کند، اما با توجه به اینکه ونیزی‌ها از طرفی گرفتار جنگ با «پاپ ژول دوم» بودند و از طرف دیگر به تازگی با دولت عثمانی پیمان صلح منعقد کرده بودند، پیشنهادهای شاه اسماعیل را نپذیرفتند.^{۹)} «شاه اسماعیل طرح اتحاد ضد عثمانی را در شوال ۱۵۲۳/۹۲۴ به امپراتور «شارل پنجم» یا «شارلکن» (پادشاه آلمان) و «شاه لودویگ دوم»^{۱۰)} (پادشاه هنگری یا مجارستان) پیشنهاد کرد. گفتنی است پادشاه مجارستان پس از نشستن بر تخت سلطنت، چون از جانب ترکان عثمانی هراسان بود، راهبی به نام «فراتر پتروس دومونت» (Frater Petras de

*** عبدالرضا هوشنگ مهدوی از انعقاد قرارداد سخن به میان آورده و به مفاد آن اشاره کرده است که عبارتند از:

۱. نیروی دریایی پرتغال باید به سپاه ایران در لشکرکشی به بحرین و قطیف و فرونشاندن اعتشاشات سواحل بلوچستان و مکران باری کند. ۲. نیروهای دو کشور متحد شده و مشترکاً با عثمانی‌ها بجنگند. ۳. دولت ایران از جزیره هرمز چشم پوشیده و موافقت نمود که امیران جزیره، قانع و خراجگزار پادشاه پرتغال باشند و مأموران ایرانی در امور هرمز مداخله ننمایند. تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۲۳؛ خانابا بیانی، تاریخ نظامی ایران، ستاد بزرگ ارتشتاران، تهران: بی نا، ۱۳۵۳، ص ۴۹۰.

*** لودویگ (Ludwig) از سال ۹۲۲ تا ۱۵۱۴/۹۲۳ تا ۱۵۲۶ فرمانروای مجارستان بود و در این سال در جنگ موهاچ (Mohacs) در برابر ترکان عثمانی کشته شد.

Monte) را با سفیری به دربار شاه اسماعیل فرستاد تا شاید اتحادی بین ایران و مجارستان در برابر دشمن مشترکی چون دولت عثمانی به وجود آید. این سفیر مورد استقبال گرم دربار ایران قرار گرفت و قرار شد با جواب نامه پادشاه مجارستان بازگردد. شاه ایران نامه دیگری نیز به او داد که به شارلکن برساند. در بخشی از این نامه آمده بود: «از شما با اصرار تمام انتظار دارم به خواسته‌های من توجه کنید. ما باید در ماه آوریل با هم از دو جانب بر دشمن مشترک خویش، سلطان عثمانی، حمله کنیم»^{۱۰}... بنابراین لازم است که زودتر به تهیه سپاه اقدام کنید و امیدوارم که برای تحریک و تحریض شما، به نوشتن نامه دیگری نیاز نباشد»^(۱۰)

شارلکن در تاریخ ۲۵ اوت ۱۵۲۵ از شهر «تولدو» نامه‌ای به شاه اسماعیل نوشت که در بخشی از آن ضمن بیان مسائل و مشکلات موجود، اظهار امیدواری کرد که «... بنا به میل و شوق مشترک بر ضد ترک‌ها لشکر بکشیم. ما به کلی حاضریم که با لشکر خود با قشون متفقین آن حشمت پناه، بنای جنگ را با این دشمنی که واقعاً بی شرم و بی حیاست، بگذاریم»^(۱۱). این بار نیز در عمل از این همدلی و هم‌جهتی استفاده‌ای نشد و آن طرح به مرحله عمل نرسید، زیرا نامه شاه اسماعیل قبل از مرگ او در سال ۱۵۲۴/۹۳۰ به دست شارل پنجم نرسید و حتی خیر درگذشت شاه اسماعیل و جلوس «شاه طهماسب» هم تا سال ۹۳۵ / فوریه ۱۵۲۹ به وی نرسید، چون وی نامه‌ای خطاب به شاه اسماعیل نوشت. این نکته بیانگر وضع وخیم و سایل ارتباطی بین ایران و اروپا در آن روزگار است که نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌های مهم را بین قدرت‌های زمانه، ناممکن می‌ساخت.^(۱۲)

بنابراین آشکار است که این طرح مورد نیاز و توجه هر دو طرف ایرانی و اروپایی بوده و هر دو، علاقه بسیار در تحقق آن و ورود در جبهه مشترک و هم‌زمان جنگ با عثمانی که مانند غول ترسناکی به ویژه برای اروپایی‌ها بود، نشان دادند، اما هیچ وقت توافق‌های آنان به اجرا درنیامد، زیرا طرف‌های اروپایی نشان دادند که توجهی به دورنمای طرح ندارند و مصالح مقطعی را به اهداف مشترک ترجیح می‌دهند. همچنین اختلاف‌های موجود میان دول اروپایی و

۱۰ شاه اسماعیل در بخشی از این نامه، درباره وجود جنگ‌های داخلی بین پادشاهان اروپایی اظهار تعجب کرده و ادامه آن را مایه جسارت دشمن مشترک دانسته و آنان را از ادامه جنگ بر حذر داشته است.

نارسایی های موجود در سیستم اطلاع رسانی آن روزگار، مانع از عملی شدن طرح گردید، اما به هر حال اندیشه اتحاد در برابر عثمانی، ابزار مهمی در نزدیکی ایران و اروپا و حلقه اتصال بین آن دو گردید.

ب) راهبرد تدافعی شاه طهماسب و بی نیازی نسبی از کمک اروپاییان

شاه طهماسب (۹۳۱ تا ۹۸۳ / ۱۵۲۵ تا ۱۵۷۷) رویه تهاجمی در برابر عثمانی ها در پیش نگرفت. او در برابر این دشمن خطرناک، کوشید سیاست مسالمت آمیز و صلح جویانه ای در پیش گیرد و از رویارویی در عرصه های نبرد بپرهیزد، زیرا عثمانی ها از لحاظ نفقات و تجهیزات جنگی و سلاح برتری داشتند و مشکلات داخلی ایران و تجاوزات پی در پی از یک ها از مرزهای شرقی، بر میزان این مشکلات می افزود. (۱۳) بدیهی است وی شیوه پدر را در جنگ با عثمانی ها و اتحاد با اروپاییان موفق ندید و در صدد تکرار آن نیز نبود. سیاست محافظه کارانه شاه طهماسب در بخشی از نامه وی به سلطان سلیمان عثمانی پیداست: «... در جواب کتاب او [سلطان سلیمان] نوشتم که بزرگ تو از جمیع موجودات حضرت پروردگار جلی جلاله و عظم شان است و در کلام شریف فرموده که در جهاد و غزایی که با کفار نمایید، خود را به تهلکه میندازید... جایی که در غزای کفار از تهلکه منع فرموده باشد، من چگونه دو لشکر مسلمان را که در عدد برابر ده کس، یک کس نبوده، به جنگ فتوی دهم و این مسلمانان را در تهلکه اندازم». (۱۴)

او در برابر حمله عثمانی ها، سیاست جنگی توأم با احتیاط و محافظه کاری را اجرا کرد و بر اساس تاکتیک «امحاء منابع» یا «زمین های سوخته» با دشمن روبرو شد. شاه طهماسب این روش را بهترین راه شکست دادن و زمین گیر کردن دشمن می دانست و به صراحت اذعان می کرد: «... ما خود همه جا را خورانیده و سوزانیده ایم که جنگ روبرو با ایشان نکنیم، حال ایشان چگونه خواهد شد و اگر یک ماه را پیش آیند، محل برگشتن چه علاج دارند و دیگر آذوقه از کجا به دست می آورد...». (۱۵) وی همچنین نوشته است: «بارها من گفته ام در حضور امرا که ... علاج ما این است که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود سازیم. جنگ با ایشان همین است و سواي این، دیوانگی و بی صرفگی است». (۱۶)

این شیوه شاه طهماسب، منطقه خشک و ویرانی را به طول هشتصد کیلومتر و به پهنای

دویست تا دویست و پنجاه کیلومتر، به صورت سدی میان او و سیل خروشان قوای عثمانی ایجاد کرد که «سلطان سلیمان قانونی»، دست کم چهار بار با تمام سپاه خود در برابر آن عاجز شد و شکست خورد. این منطقه وسیع که شامل ارزنجان، وان، قلعه قارص و «دیار بکر» بود، میدان نبرد نیروهای دو طرف گردید. اهمیت این خط مشی از آنجا پیداست که تا وی زنده بود، اجازه نداد عثمانی‌ها به تعمیر قلعه قارص مبادرت ورزند.^(۱۷) شاه طهماسب با این روش توانست در دوران طولانی سلطنت خود، در برابر ارتش نیرومند و مجهز عثمانی که دنیای مسیحیت را در اروپا به لرزه درآورده بود، مقاومت کند و مانع ضمیمه شدن خاک ایران به متصرفات آن امپراتوری شود.^{*(۱۸)}

جنگ میان ایران و عثمانی، همزمان با روی کار آمدن شاه طهماسب و با تعرض و یورش عثمانی‌ها دوباره شروع شد و تا زمان انعقاد «معاهده آماسیه» (۱۵۵۶/۹۶۲) ادامه یافت. عثمانی‌ها در چهار مرحله در سال‌های ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۵۵، ۹۶۱ به میانه، وان، مرند و نخجوان حمله کردند. در این جنگ‌ها قوای عثمانی به علت تحمل تلفات، جنگ و گریزها و شبیخون‌های قوای صفوی، ناگزیر به بازگشت و خروج سریع از مناطق اشغالی شدند. در آخرین لشکرکشی عثمانی، نیروهای صفوی با شبیخون‌های خود، ضرباتی به قوای عثمانی وارد کردند که سلطان سلیمان را متأثر و نگران کرد و به چاره‌جویی واداشت.^(۱۹) نتیجه این امر انعقاد معاهده «آماسیه» بود. این شیوه جنگی نیروهای شاه طهماسب، خاطره جنگ‌های پارت‌ها با رومی‌ها را تداعی می‌کند که به هنگام ورود قوای رومی به قلمرو پارت‌ها، سوارهای تیزتک، چابک و پرتحرک اشکانی به آنان حمله می‌کردند و رومی‌ها با تحمل خسارات فراوان، ناگزیر به عقب‌نشینی و بازگشت می‌شدند.

شاه طهماسب با اتخاذ این شیوه نظامی، خود را از اتحاد و همسویی با دول اروپایی بی‌نیاز می‌دید و به جز یک مورد، به اتحاد مشترک با آنان در برابر عثمانی، چندان علاقه‌ای نشان نداد. احساسات مذهبی او در اتخاذ این تدبیر اثرگذار بود. هر چند این شیوه، تدبیری آمیخته به

* در زمستان سال ۹۴۲ ق. سلطان سلیمان عثمانی که با وجود دشواری‌های زیاد، به تبریز رسیده بود، توقف در آن شهر را غیرممکن دید و مجبور شد بعد از یک هفته بازگردد.

حزم و دوران‌دیشی بود، اما از لحاظ اقتصادی به مناطق مورد تعرض قوای عثمانی، صدمات فراوانی وارد کرد که تحمل آن به عهده مردم تیره‌بخت ساکن این مناطق بود.

ج) تماس‌های دوره شاه طهماسب و طرح اتحاد

با توجه به مطالب یاد شده، اگر در این دوره نگاهی به روابط دیپلماتیک برخی کشورهای اروپایی با ایران داشته باشیم، تصویر به نسبت گویایی از مسئله اتحاد در برابر عثمانی به دست می‌آید. در تماس‌هایی که سلاطین آلمان، انگلستان و پرتغال با ایران داشتند، به گونه‌ای طرح اتحاد علیه عثمانی مطرح شد:

۱. مأموریت «یوهان بالبی» (Johan Balbi): شارلکن در ۶ جمادی الثانی ۹۳۵ / ۱۵ فوریه ۱۵۲۹ با اعزام یوهان بالبی، نامه‌ای به پادشاه ایران فرستاد. او که در جستجوی متحدی در شرق بود، از جان و دل، اتحاد با ایران را آرزو می‌کرد. او طرح وسیعی برای جنگ با عثمانی تدارک دیده بود و مصمم بود خود از راه ایتالیا و برادرش از مجارستان به ترک‌ها حمله کنند. بنابراین با فرستادن سفیر، قصد داشت پادشاه ایران را تحریک کند که به تدارک جنگ با عثمانی بپردازد و همراه آنان به عثمانی حمله کند و اگر آمادگی ندارد، دست کم با اعزام سپاهی به سرحد عثمانی، ترکان را در آنجا سرگرم کند و قسمتی از آن سپاه را بدان جا بکشانند. (۲۰)

یوهان بالبی در غرة محرم ۹۳۶ / ۳۰ اوت ۱۵۲۹ از شهر «حلب» در نامه‌ای به شارلکن نوشت، که پادشاه ایران به جنگ با سلطان عثمانی برخاسته و موقع آن است که امپراتوری نیز به جنگ اقدام نماید و به ترکان هجوم برد. (۲۱) گویا این همان حمله شاه طهماسب به بغداد بود. با این حال از سرتنوش بالبی در این مأموریت و سرانجام او اطلاعی در دست نیست و در منابع ایرانی و فرنگی اطلاعاتی در این باره وجود ندارد. (۲۲)

در سال ۱۵۵۱/۹۵۸ سفیر دیگری از طرف شارلکن که در این زمان پادشاه اسپانیا نیز بود، به ایران آمد و بار دیگر وحدت نظر در سیاست خارجی و اتحاد نظامی در برابر ترکان عثمانی را خواستار شد. با توجه به زندگانی پرحادثه این پادشاه مقتدر اروپایی و گرفتاری‌هایی زیاد او در سیاست خارجی و کشورهای زیرسلطه‌اش که قسمت بزرگی از اروپا را شامل می‌شد، می‌توان تصور کرد که اتحاد با ایران و ایجاد ارتباط سیاسی و نظامی با دولت صفویه برای وی بسیار

ارزنده و ضروری بوده است. (۲۳)

۲. اتحاد با پرتغال: روابط سیاسی ایران و پرتغال در زمان شاه طهماسب اول، چندان زیاد نبود. نخستین بار در سال ۹۴۷ / ۱۵۳۵، یعنی هفده سال پس از جلوس شاه به تخت سلطنت، سفیری از ایران به هرمز رفت تا از آنجا به «گوا» سفر کند و از نایب‌السلطنه پرتغال برای باز پس‌گیری بصره و بحرین از دست قوای عثمانی کمک بخواهد، اما از نتیجه اقدامات وی اطلاعی در دست نیست. در سال ۹۵۶ / ۱۵۴۶ به دستور «دن جوانوی سوم» پادشاه پرتغال، نایب‌السلطنه هند پرتغال، سفیری به نام «هنریک دوماسدو» را به دربار شاه طهماسب فرستاد، اما این سفیر مورد توجه شاه قرار نگرفت.^{**} در این سال‌ها جنگ بین ایران و عثمانی به شدت جریان داشت و عثمانی‌ها جنگ را به خلیج فارس کشانده و بر قطیف (۱۵۴۷/۹۵۷) و مسقط (۱۵۵۰/۹۶۰) دست یافتند.^{**} شاه که حضور ترکان عثمانی را در خلیج فارس به منزله محاصره همه بنادر جنوب ایران می‌دانست، برخلاف میل باطنی خود و تنها برای اخراج ترکان، با پرتغالی‌ها دست دوستی داد و پس از این اتحاد سیاسی و نظامی، ایرانیان و پرتغالی‌ها به همراه هم بر قطیف، در ساحل جنوبی خلیج فارس حمله بردند و ترک‌ها را بیرون راندند و قطیف را ویران نمودند. (۲۴)

تهدید شدن برتری پرتغالی‌ها در آبراه‌های منتهی به خلیج فارس از سوی عثمانی، سبب شد که هنگام تهاجم دوم سلطان سلیمان به ایران در سال ۹۵۴-۵ / ۱۵۴۸، پرتغالی‌ها بیست عراده توپ و حدود ده هزار نفر نیروی جنگی برای شاه طهماسب تهیه کنند (۲۵).

* درست در همین زمان مردی از متنفذان هرمز که مورد اطمینان شاه طهماسب بود، به دربار آمد و از جنایات و فجایع پرتغالی‌ها در تجاوز به جان، مال و ناموس مردم مسلمان هرمز داستان‌های دلخراشی گفت.

** در سال ۹۶۰ ق عثمانی‌ها نیروی دریایی عظیمی را به فرماندهی «پیری پاشا» به خلیج فارس فرستادند و پس از تصرف مسقط، عازم هرمز شدند و آن را به آتش کشیدند. سپس قسم را غارت کردند. پرتغالی‌ها با ناوگان خود به مضاف آنها رفتند. پیری پاشا از معرکه گریخت و به بصره رفت. بار دیگر «مرادپاشا» با پانزده کشتی به خلیج فارس آمد و شکست خورد. یک سال بعد ناوگان عثمانی به فرماندهی «سیدی علی» در خلیج فارس ظاهر شد، اما شکست هونناکی متحمل شد. سیدی علی به هند گریخت و شرح این جنگ را در کتاب «مرآة‌المنالک» به زبان ترکی نوشت.

۳. سفارت «وینچنتو دالساندري» (Winchento Dalsandry): وی آخرین فرستاده‌ای بود که در دوره شاه طهماسب برای یافتن هم‌پیمانی در برابر عثمانی به ایران آمد و از سال ۱۵۷۱/۹۷۹ تا سال ۱۵۷۴/۹۸۲ در ایران بود. او بسیار کوشید که شاه را به اتحاد در برابر عثمانی وادارد، اما وقتی تردید او را دید، اظهار داشت: «چون قراردادی با ترکان بسته است، از تعرض آنان مصون خواهد بود. سلاطین ترک به اقتضای زمان، گاه به حيله و گاه به زور توسل جسته‌اند تا نظرات خود را اعمال کنند، اگر قرارداد صلحی می‌بندند، برای گمراه کردن دیگران است ... و چون پیروز شوند قراردادها را نادیده می‌گیرند».^(۲۶) دالساندري نتیجه می‌گیرد که «بهتر است پادشاهان جهان در برابر ترکان متحد شوند تا به آسانی بر آنها غلبه کنند. ترکان عهد خود را با و نیز شکسته و بر آن شده‌اند که قبرس را از ونیزی‌ها بگیرند و به محض فراغت از این کار، احتمالاً به ایران حمله خواهند کرد، زیرا آنان تشنه قدرت و ثروتند و حرص و طمع ایشان حدی ندارد».^(۲۷)

دالساندري نتوانست شاه طهماسب را به جنگ با عثمانی‌ها وادارد، زیرا براساس معاهده آماسیه که در سال ۹۶۲ بسته شد، شاه ایران در صلح با عثمانی‌ها بسر می‌برد. گفتنی است اروپایی‌ها در برخورد با مسائل ایران و عثمانی، براساس مصالح و منافع خود عمل می‌کردند. آنان اگر ضرورتی احساس می‌کردند، به تکاپو می‌افتادند، در غیر این صورت با عثمانی کنار می‌آمدند؛ چنانچه در سال ۱۵۴۷/۹۵۴، وقتی سلطان سلیمان با استفاده از شورش القاص میرزا، برادر شاه ایران، به شمال غرب ایران هجوم آورد و تبریز را اشغال کرد، سیاست فرانسوی بر آن بود که با عثمانی روابط حسنه برقرار سازد. فرانسوی‌ها در این جنگ‌ها، عثمانی را یاری کردند.^(۲۸)

نکته قابل توجه اینکه مقطع زمانی ۱۵۷۶/۹۸۴ تا ۹۹۶ یعنی از زمان درگذشت شاه طهماسب تا استقرار سلطنت «شاه عباس یکم» که همزمان با سلطنت دو سالة «شاه اسماعیل دوم» و ده سال سلطنت «شاه محمد خدابنده» بود، دوران ضعف و ناتوانی روابط خارجی ایران به شمار می‌رود. با وجود بدبینی شاه اسماعیل دوم نسبت به عثمانی، کار به جنگ و جدال بین دو کشور نکشید و دول اروپایی نیز با عثمانی در حال صلح بودند. به نظر می‌رسد شاه اسماعیل دوم در انتظار حرکتی از سوی اروپا بود. هنگامی که «رودلف دوم» از «خاندان هابسبورگ» در ۱۲ اکتبر ۱۵۷۶، خراجی از وین به دولت عثمانی ارسال کرد، «سلطان مراد سوم» نفس راحتی کشید

و بی‌درنگ در سراسر استانبول اعلام شد: «جاسوسان ایران ... بدانند و ... به شاه گزارش کنند که پادشاه آلمان به صلح پای‌بند است و او (اسماعیل) هم آرام و قرار بگیرد؛ در غیر این صورت تمام قدرت ترک‌ها به طرف او متوجه خواهد شد».^(۲۹) بنابراین اروپایی‌ها به سبب رابطه صلح‌آمیز با عثمانی، در صدد دوستی با ایران و اقدام مشترک در برابر عثمانی برنیامدند و این رویه را در زمان شاه محمد خدابنده نیز دنبال کردند. در این دوره، با وجود تهاجم‌های گسترده نظامی ارتش عثمانی به ایران و تصرف بخشی‌هایی از ایالات غربی، از رفت و آمدهای فرستادگان دول اروپایی و طرح اقدام مشترک نظامی در برابر عثمانی خبری نیست.^(۳۰)

د) شاه عباس یکم و اتحاد در برابر عثمانی (۹۶۶-۱۰۳۸ هـ.ق)

طرح اتحاد در برابر عثمانی، بیش از هر دوره دیگری، می‌توانست برای دوره شاه عباس مفید باشد، زیرا در اوان سلطنت او «ایالات ثروتمند غرب ایران در تصرف عثمانی‌ها بود و مهمترین هدف راهبردی او نیز بازپس‌گیری این ایالات بود».^{*(۳۱)} به هر حال او ناگزیر بود برخلاف شاه طهماسب در مقابل عثمانی‌ها موضع تهاجمی بگیرد و این امر با روحیات وی سازگار بود. از طرف دیگر برخی کشورهای اروپایی خط مقدم درگیری با عثمانی، وضعیت مشابهی داشتند و در معرض تهاجم و درگیری با آن دولت بودند، پس زمینه خوبی وجود داشت که بتوان پتانسیل نهفته طرح اتحاد را فعال ساخت.

دوران سلطنت شاه عباس (۹۶۶-۱۰۳۸ هـ.ق) از حیث روابط خارجی، دوره‌ای پرماجرا با ابعادی وسیع و متنوع بود. او مدبرانه، با قاطعیت، هوشمندی و دقت به تنظیم روابط خارجی پرداخت. وی می‌کوشید ابتکار عمل را در دست داشته باشد و اگر دادن امتیاز و امضاء قراردادی را به نفع حریف، لازم تشخیص می‌داد، در اسرع وقت و فرصت مقتضی به جبران مافات می‌پرداخت.

مسئله اتحاد در برابر عثمانی در مأموریت‌ها و مذاکرات هیأت‌های سیاسی - اقتصادی و

* اهداف دیگر او را در شرق، تأمین امنیت در برابر تهاجم دشمنان، تهدید قبایل چادرنشین داخل ایران و استقرار مجدد حاکمیت بر خلیج فارس، با درهم کوبیدن ناوگان و سنگرهای نظامی پرتغالی‌ها برشمرده‌اند.

... اعزامی کشورهای اروپایی به ایران، به شکل‌های مختلف مطرح شده و مورد توجه طرفین بود. اما در عمل، طرح اتحاد و اقدام مشترک نظامی به ندرت تحقق یافت، زیرا اروپاییان در مواقعی که در موضع جنگ با عثمانی بودند، این منظور را دنبال می‌کردند. معمولاً در چنین مواردی، ایرانی با عثمانی در حالت صلح بود. در مواقع نیاز ایرانی‌ها به این اتحاد، اروپایی‌ها در حالت صلح با عثمانی‌ها به سر می‌بردند. به هر حال طرفین در این مورد به منافع و مصالح خود می‌اندیشیدند.

در زمان شاه عباس اول، بار دیگر رفت و آمدهای فرستادگان سیاسی، اقتصادی و مذهبی کشورهای اروپایی از قبیل اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، انگلیس، هلند و آلمان، بیشتر از سال ۱۰۰۶ به بعد - یعنی از زمانی که ثبات و اقتدار سیاسی به ایران بازگشته بود - دنبال شد و طرح اتحاد در برابر عثمانی به طور جدی مورد بحث و مذاکره قرار گرفت. سران کشورهای اروپایی از طرح این مسئله چند هدف را دنبال می‌کردند که عبارت بودند: ۱. کوشش برای دفع خطر حمله عثمانی به کشورهای اروپایی. ۲. وجود رقابت میان کشورهای اروپایی و کوشش آنان برای یافتن متحدی نیرومند و یا دور نگاه‌داشتن رقیب از ایران. ۳. پی‌گیری اهداف و مقاصد تجاری و مذهبی.

ایرانی‌ها نیز با طرح این مسئله، درصدد رفع نیازهای خود بودند و اهدافی را دنبال می‌کردند که عبارت بودند از: یافتن متحدی برای غلبه بر قدرت نظامی عثمانی، دستیابی به سلاح و تجهیزات پیشرفته نظامی و رسیدن به توازن قوا با امپراتوری عثمانی که ارتشی سازمان یافته و مجهز داشت.

تقاضای همکاری در بیشتر مواقع از طرف دول اروپایی و توسط فرستادگان آنها مطرح گردید و در مواردی هم شاه عباس به شکلی این قضیه را پی گرفت و در مواقع احساس نیاز شدید به اتحاد و اقدام مشترک، وعده‌های تجاری و مذهبی به آنان می‌داد. مروری بر جزئیات این مراودات و مذاکرات، شواهد و مثال‌هایی بر نکات عنوان شده خواهد بود.

در سال ۱۰۰۷ هـ / ۱۵۹۹م. دو کشیش پرتغالی به نام‌های «آلفونسو کوردرو» (Alfonso Cordero) و «نیکولاس دی ملو» (Nicolas di Melo) (هر دو از فرقه فرانسیسکن) به ایران آمدند که شاه عباس از آنان به خوبی استقبال کرد. آمدن این دو کشیش چندان ساده و دور از بازی سیاسی نبود، زیرا درست در همین ایام، هیأتی انگلیسی زیر نظر «سراآنتونی شرلی» و برادرش

«رأبرت» به ایران رسید و مورد توجه شاه عباس قرار گرفت. این دو کشیش در نظر داشتند مانع پیشرفت مقاصد انگلیسی‌ها در ایران شوند. از این رو نیکولاس دی ملو به شاه عباس توصیه کرد که هرگز به وعده‌های سرآنتونی و دولت انگلستان اعتماد نکند و به او پیشنهاد کرد که در صورت قطع مذاکره با شرلی، «به یاری خدا، تمام دول عیسوی را بر ضد ترکان عثمانی متحد خواهد ساخت». (۳۲)

در ۲۵ جمادی الاول ۱۰۱۱ / ۱۰ نوامبر ۱۶۰۲ هیأت دیگری مرکب از دو کشیش پرتغالی به نام‌های «فرانسیسکو داکوستا» و «دیوگو دو میراندا» همراه با یک افسر ارتش از اهالی «لیسبون» - که کشورهای شرقی را خوب می‌شناخت - با نامه‌ای از طرف «پاپ کلمان هشتم» پادشاه اسپانیا و پرتغال، برای شاه و نامه‌ای دیگر برای ملکه به ایران آمدند. یکی از اهداف آنان این بود که نظر شاه ایران را به اتحاد نظامی با اسپانیا و ایجاد جبهه متحد در برابر ترکان جلب کنند. آنان همچنین خواهان تسهیلات بیشتری برای مسیحیان در ایران بودند که شاه عباس آن را مشروط به این کرد که آنان به کشور خود بازگردند و پادشاه اسپانیا و پرتغال را به جنگ با عثمانی وادارند. (۳۳)

با این وجود، نه تنها اتحادی بین ایران و پرتغال به وجود نیامد، بلکه در بحبوحه درگیری شاه عباس با عثمانی‌ها، تنش میان دو کشور در هرمز و بحرین شدت یافت و با رسیدن خبر تصرف بحرین و محاصره «گمبرون» و تهدید قلمرو هرمز به وسیله نیروهای ایران، نایب‌السلطنه هند پنج ناو جنگی به فرماندهی «دن جورج دو کاستلو برانرو» (Don Jorge de Castello Branro) برای دفاع از هرمز فرستاد، اما فرمانده ناوگان دستور داشت با صلح و مدارا رفتار کند. شاه عباس نیز چون به شدت درگیر جنگ با عثمانی بود، مماشات کرد و حتی دو پرتغالی در ایران ماندند و با توافق ضمنی شاه، به آنان اجازه احداث کلیسایی داده شد. (۳۴)

در جمادی الاول ۱۰۱۳ / سپتامبر و نوامبر ۱۶۰۶ سفیری از اسپانیا به نام «لوئیس دو لاسردا» همراه دو کشیش و پنجاه ملازم به ایران آمدند. در این هنگام شاه عباس در ارمنستان درگیر جنگ با عثمانی بود. (۳۵) یکی از وظایف این سفیر آن بود که شاه عباس را به جنگ با دولت عثمانی تحریک کند و مانع از مصالحه آن دو گردد. (۳۶)

«فیلیپ سوم» پادشاه اسپانیا، در ۱۱ ذی‌الحجه ۱۰۱۶ / ۲۹ مارس ۱۶۰۸ به نایب‌السلطنه

هند دستور داد که روابط سیاسی را با ایران حفظ کند و برای تحکیم این روابط، دو کشیش پرتغالی در ایران بکوشند و تا آنجا که ممکن است دولت ایران را از مصالحه با ترکان عثمانی بر حذر دارند،^(۳۷) اما شاه عباس به پرتغالی‌ها روی مساعد نشان نداد.

در سال ۱۰۲۳ «دن گارسیا دوسیلوا فیکوئروا» (Don Garcia de silva Figueroa) به عنوان سفیر فیلیپ، پادشاه اسپانیا، به ایران آمد. انگیزه سفارت او تحقق وعده‌ای بود که رابرت شرلی در سفر نخست خود به اسپانیا به فیلیپ سوم داده بود مبنی بر این که در صورت حمله او به عثمانی، شاه ایران حاضر است انحصار تجارت ابریشم ایران را به بازرگانان اسپانیایی واگذار کند.^(۳۸) فیکوئروا در ۱۹ جمادی الثانی ۱۰۲۷ / ۱۴ ژوئن ۱۶۱۸ در قزوین به حضور شاه عباس رسید، اما بعد از مدتی توقف در قزوین و اصفهان، مذاکرات او با شاه نتیجه‌ای در بر نداشت. او از شاه درخواست کرد بندر گمبرون و بحرین را به پرتغال و اگذار کند تا دولت پرتغال نیز در مقابل، با اعزام کشتی جنگی به دریای سرخ، راه تجارت دولت عثمانی را ببندد، اما شاه عباس که در صلح با عثمانی به سر می‌برد (۲۸ ذی القعدة ۱۰۲۷)، به صراحت جواب داد که گمبرون در خاک ایران و متعلق به کشور ایران است و بحرین را هم به هیچ وجه پس نخواهد داد و افزود: «با دولت عثمانی در حالت صلح هستیم و نیازی به کشتی‌های جنگی پرتغال نداریم».^(۳۹) فیکوئروا بار دیگر همزمان با ایامی که شاه عباس برای برچیدن سلطه دریایی پرتغالی‌ها بر خلیج فارس، با انگلیسی‌ها دست اتحاد داده بود، به ایران وارد شد و خواسته‌های پیشین را مطرح کرد و وعده اتحاد نظامی با ایران و حمله به عثمانی را مطرح کرد، اما بدون نتیجه بازگشت.

در مجموع، در دوره شاه عباس نیز به جز یک مورد جنگ همزمان و تصادفی، هیچ وقت طرح اتحاد و اقدام مشترک نظامی در برابر عثمانی تحقق نیافت. در سال ۱۶۰۸/۱۰۱۶ برای دومین بار «آنتونیو دو گوه‌آ» به ایران آمد و حامل نامه‌ای از پادشاه اسپانیا بود که پیروزی‌های شاه عباس را در جنگ با ترکان تبریک گفته و یادآور شده بود که قوای دریایی آن کشور در مدیترانه به عثمانی‌ها خساراتی وارد کرده‌اند.^(۴۰) مأموریت برادران شرلی و هیأت همراه آنها که از موارد مؤثر همکاری‌های نظامی در برابر عثمانی‌ها بود، در چارچوب طرح اتحاد مشترک قرار نداشت و اقدامی مستقل بود.

شاه عباس نیز در مواقعی به طرح این مسئله و همکاری با دولت‌های اروپایی احساس

نیاز کرد و خواهان این اتحاد شد. چنانچه در سال ۱۰۰۷ هـ توسط رابرت شرلی نامه‌هایی به سلاطین اروپایی فرستاد و در سال ۱۰۱۶ نیز اقدام مشابهی به عمل آورد. در هر دو مورد، وی اروپاییان را به اقدام نظامی مشترک و همزمان فراخواند.^{۴۱)} نیز درخواست وی از هیأت «کاکاش» مبنی بر رد پیشنهاد صلح عثمانی به دلیل پیشروی‌های نظامی‌اش در قلمرو عثمانی،^{۴۲)} خشم شاه نسبت به اقدام «رودلف دوم» در صلح با عثمانی‌ها،^{۴۳)} دادن وعده آزادی به مبلغان مسیحی در ایران به شرط جنگ پادشاه اسپانیا با عثمانی‌ها^{۴۴)} و پیشنهاد به «جیمز اول» پادشاه انگلستان، (۱۰۲۰ هـ) و فیلیپ سوم، پادشاه اسپانیا (۱۰۲۶ هـ) مبنی بر اتحاد در برابر عثمانی^{۴۵)} مواردی از درخواست‌ها و اظهار تمایل‌های شاه عباس بود.

شاه عباس در نطقی (۱۰۳۷ / ۲۵ مه ۱۶۲۸) در حضور «تامس هربرت» سفیر انگلیس در بهشهر (اشرف)، گفت: «من در پانزده جنگ به ترکان و سایر ملل جهان که با آنان دشمنند، دلیری ایرانیان را نشان داده‌ام، امیدوارم عیسویان نیز به زودی با هم متحد شوند».^{۴۶)} البته شاه عباس به زودی به این سفیر بی‌اعتنا شد، زیرا پرتغالی‌ها را از هرمز رانده و در برابر عثمانی‌ها به پیروزی‌هایی رسیده و بغداد را تصرف کرده بود و نیازی به اتحاد سیاسی - نظامی با خارجیان نداشت.

در دوران سلطنت شاه صفی، جنگ‌های سختی بین ایران و عثمانی در گرفت و سرانجام بغداد به تصرف قوای «سلطان مراد چهارم» درآمد. معاهده زهاب، نقطه پایان این جنگ‌ها بود. در این دوره، باز شدن جبهه‌ای در اروپا در برابر عثمانی می‌توانست از فشارهای آن دولت بر ایرانی‌ها بکاهد و عثمانی‌ها را از نیل به اهداف خود در مرزهای شرقی بازدارد، اما در این موقعیت اروپایی‌ها طرح اتحاد را مطرح نکردند و شاه صفی هم برای آن، کوششی نکرد.

در دوره سلاطین بعدی نیز گاهی این مسئله مطرح شد. از جمله پادشاه سوئد در نامه‌ای به «شاه سلیمان» به انعقاد «قراردادهای نظامی و جنگی بر ضد عثمانی‌ها»^{۴۷)} تمایل نشان داد، اما نتیجه‌ای نداشت، زیرا ایرانی‌ها براساس معاهده زهاب (۱۰۴۹ هـ) در حال صلح با عثمانی‌ها بودند. در حالی که اروپایی‌ها در حال جنگ با عثمانی‌ها و نیازمند کمک بودند و تأکید مجدد

● کاکاش مأموریت داشت با شاه عباس قراردادی علیه سلطان عثمانی منعقد سازد.

پادشاه سوئد بر این اتحاد، از میزان تهدید و خطر عثمانی‌ها برای آنها حکایت دارد. جمله‌ای از نامه پادشاه سوئد قابل توجه است: «هرگاه ترک‌ها به صورت قطعی متهور و منکوب شوند، این امر هم به سود پادشاهان غربی است و هم به سود شاهنشاه ایران».^(۴۸)

نتیجه‌گیری

تنظیم روابط دو قدرت بزرگ اسلاسی، ایران و عثمانی، با دولت‌های اروپایی به خاطر رقابت و دشمنی با یکدیگر، دلیل مهمی بر پیش افتادن فاکتورهای سیاسی بر عوامل ایدئولوژیک بود و تبلیغ شکل مذهبی این جنگ‌ها، کوششی برای بسیج نیروهای داخلی در این جنگ‌ها بود. پیش از دوره صفویه، در دوران امارت اوزون حسن آق قوینلو، وجود دشمن مشترکی به نام دولت عثمانی، به اتحاد و کمک‌های نظامی و نیزیان به آق قوینلوها انجامید.

به همان اندازه که اروپایی‌ها در مواقع مقتضی، به این اتحاد و اقدام مشترک با ایران احساس نیاز می‌کردند و علاقه نشان می‌دادند، سلاطین صفوی نیز به آن علاقمند بودند. شاه اسماعیل پس از نبرد چالدران، اهتمام بیشتری به این روابط و پیوندها نشان داد. به نظر می‌رسد او به جبران شکست جنگ چالدران - که مهم‌ترین دلیل آن مجهز نبودن سپاه ایران به توپخانه بود - می‌اندیشید؛ زیرا وی در مذاکرات مراغه با فرناندو گومس، خواهان کشتی جنگی و سرباز توپخانه بود که طرف پرتغالی قول مساعد نداد.

سلاطین صفوی، به‌ویژه شاه اسماعیل اول و شاه عباس بزرگ که موضع تهاجمی در برابر عثمانی‌ها داشتند، بیشتر برای رفع کمبودهای تسلیحاتی و تجهیزاتی خود درصدد همکاری و اتحاد با اروپاییان بودند که آنان نیز به اقتضای مصالح خود، به این تمایل واکنش نشان می‌دادند. هر چند شاه طهماسب براساس راهبرد تدافعی خود، از درگیری عمده با نیروهای عثمانی اجتناب می‌کرد و کمتر به کمک و اتحاد دول اروپایی توجه داشت، اما یکی از موارد نادر اقدام مشترک نظامی در برابر عثمانی، در دوران سلطنت او تحقق یافت و آن اتحاد با پرتغالی‌ها و بیرون راندن ترک‌ها از قطیف در سال ۱۵۵۰/۹۶۰ بود.

پی نوشت‌ها

۱. والترهینتس، تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق قوینلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۷۳.
۲. پیشین، ص ۷۵.
۳. جوزافا باربارو، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۲۹۲.
۴. لارنس لکهارت، تماس اروپاییان با ایران، تاریخ ایران دوره صفویان، پژوهش از دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵.
۵. عبدالحسین نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه: تهران: سمت، ۱۳۷۷، ص ۷۳-۴.
۶. لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۸۸.
۷. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۸۶.
۸. پیشین.
۹. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۲۴-۵.
۱۰. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۱۸۵.
۱۱. علی اکبر ولایتی، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۲۷۰.
۱۲. لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۹۰.
۱۳. خانبابا بیانی، تاریخ نظامی ایران، ستاد بزرگ ارتشداران، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ص ۲۳۲.
۱۴. طهماسب صفوی، تذکره شاه طهماسب، برلن: چاپخانه کاردانی، ۱۳۴۳ ق. ص ۲۹.
۱۵. نک: پیشین.
۱۶. پیشین.
۱۷. خانبابا بیانی، پیشین، ص ۲۳۵.
۱۸. پیشین، ص ۲۳۶.
۱۹. حسن بیک روملو، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۵۷، ص ۴۸۵-۶؛ اسکندر

بیک منشی ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷، ج

۱. ص ۱۳۴-۲.

۲۰. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۸-۱۸۷.

۲۱. پیشین، ص ۱۸۸.

۲۲. پیشین، ص ۹۰-۱۸۹.

۲۳. پیشین، ص ۱۹۰.

24. *A Chronicle of the Carmelites in persia and the Papal mission of the XVII the and XVIII th centuries*. London: Eyre and Spottiswoode, 1939, Vol I. p29.

۲۵. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۹-۸۸، راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب

تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۲.

۲۶. عبدالحسین نوایی، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران: هما، ۱۳۶۴، ص ۴-۱۶۳.

۲۷. پیشین.

۲۸. لکه‌پارت، پیشین، ص ۱۹۰.

۲۹. والتر هینتس، شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: انتشارات عملی و فرهنگی،

۱۳۷۱، ص ۹۱.

۳۰. نک: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۴۲ تا ۵۱.

31. Hafez F. Farmayan, *The Beginnings of modernization in Iran: the policies and reforms of Shah Abbas I (1587-1629)*, Salt Lake: Middle East Center, University of Utah, 1969. p.11.

۳۲. عبدالحسین نوایی، روابط سیاسی، اقتصادی ایران در دوره صفویه، پیشین، ص ۳-۹۲.

۳۳. پیشین، ص ۹۶.

۳۴. پیشین، ص ۹۷.

۳۵. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، تهران: علمی، ۱۳۷۱، ج ۴ و ۵، ص ۱۷۲۲.

۳۶. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۹۸.

۳۷. پیشین، ص ۱۰۰.

۳۸. دن گارسیا دوسیلوا فیگوتروا، سفرنامه فیگوتروا، ترجمه غلامرضا سمعی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۲.

۳۹. انگلبرت کمپفر. سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانندازی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۲۵۹.
۴۰. نصرالله فلسفی، سیاست خارجی ایران، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۲، ص ۵-۶۴.
۴۱. گئورگ تکتاندر فون دریا بل، گزارش سفری به دربار شاه عباس اول، ترجمه محمود تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۱۱۳.
۴۲. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۱۹۴.
۴۳. آنتونی دوگوه‌آ، گزارش جنگ‌های بزرگ، گزارش پل سیمون کشیش کاتولیک به نقل از تاریخ کشیشان کارملی.
۴۴. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۱۳۰، ۱.
۴۵. پیشین، ص ۱۳۷.
۴۶. پیشین.
۴۷. انگلبرت کمپفر، پیشین، ص ۲۶۱.
۴۸. عبدالحسین نوایی، پیشین، ص ۴-۱۲۲ و ۱۰۲.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی